درس چهارصد و نودم

تعلق جعل به ماهیات بنا بر قائلین به اصالة الماهیه (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

مطرح بودن دو مسلک در بحث جعل

عرض شده مسئلهٔ جعل و تعلق اراده به تشخص اعیان به‌واسطهٔ ظرافت و دقتی که در آن هست مورد بحث و محطّ انظار فلاسفه و عرفا بوده است. دو مسئله و دو مسلک در بحث جعل مطرح است؛ یکی مجعولیت ماهیت و دوم مجعولیت وجود است. اگر در نظر رفقا باشد عرض کردیم نسبت به مسئلهٔ وجود، جعل به تعین حقیقت وجود بما هو هو نمی‌تواند تعلق بگیرد به‌جهت اینکه مقصود و منظور از جعل ایجاد تعین و تشخص است و حقیقت وجود، نفس تشخص و نفس تعین است پس جعل به چه چیز می‌خواهد تعلق بگیرد؟! اینکه تحصیل حاصل است مثل اینکه خدای متعال بخواهد خود را مجعول کند! این تحصیل حاصل است. ذات باری به جعل ذات خود، اراده‌اش تعلق نمی‌گیرد چون نفس تعلق اراده به تشخص ذات باید مسبوق به وجود ذات و تشخص ذات باشد و تشخص ذات عبارت از همان وجود بسیط و بالصرافه است که آن وجود بسیط و بالصرافه از او تعبیر به وجود مجرد و بسیط الحقیقه و در تعبیر عرفان به وجود اطلاقی و لا حدی و عالم عماء و مرتبه لا هو إلاّ هو می‌شود که حتی اشاره هم نسبت به آن وجود اطلاقی و وجود حدی اقتضاء مشیر و مشارٌ إلیه را دارد، در جایی که آن وجود، اعلیٰ و اعمق از مقام اشاره است. در اشاره همیشه باید یک مشیری وجود داشته باشد تا بتواند نسبت به یک حقیقتی ـ حالا چه حقیقت ظاهری یا حقیقت معنوی ـ [دال باشد]. در قرآن هم داریم: ﴿ذَٰلِکَ ٱلۡکِتَٰبُ لَا رَیۡبَۛ فِیهِ هُدٗی لِّلۡمُتَّقِینَ﴾،[1] ﴿ذَٰلِکَ﴾ اشاره به جهت علو معانی است که ابتعاد آن علو معانی را از عالم حس [بیان می‌کند]. «ذلک» اشاره به بعید است که در آیات آورده‌اند. این مسئله مربوط به جعل اصل وجود است.

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:
«آن است کتاب منزّل آسمانی که در آن شکّ و ریبی نیست، و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

اقسام ماهیت

اما دربارهٔ مطلب مربوط به ماهیت هم ما می‌توانیم به یک قسمی مسئله را به همین کیفیت برگردانیم. ماهیت دو قسم است؛ یک وقت ماهیت اجمالی است و یک وقت ماهیت مشخص است. در ماهیت اجمالی مقصود از ماهیت، ماهیت مبهمه است که فقط صورت نوعیه مورد نظر مصوّر یا متصور است ولی خصوص آن ماهیت شخصیه به تعین خارجی مقصود نیست. من‌باب‌مثال مولا می‌گوید: برو یک گوسفند برای قربانی بخر. مقصود مولا و گوینده به بنده، نفس همان ماهیت نوعیهٔ مبهمه است اما اینکه پشم گوسفند سیاه باشد یا سفید باشد مورد نظر نیست. وزنش هشتاد کیلو باشد یا پنجاه کیلو مورد نظر نیست. دوتا چشمانش سالم باشد یا نه مورد نظر نیست.

خدا مرحوم حاج میرزا حسن نوری را رحمت کند، می‌گفت که ما یک وقت یک گوسفند خریدیم بردیم خانه تا بچه‌ها با آن بازی کنند وقتی به خانه بردیم دیدیم یک چشم ندارد، گفتیم که ببریم پس بدهیم، بردیم به طرف گفتیم: آقا این گوسفند یک چشم ندارد. او گفت: ندارد که نداشته باشد، مگر می‌خواهی برایت دعا کمیل بخواند؟! چند روز نگهش می‌داری بعد می‌کشی.

اینجا ماهیت مبهمه مورد نظر است. اما یک وقتی آدم می‌رود بیرون می‌خواهد یک غنم از میان گلهٔ اغنام انتخاب کند می‌گوید آقا آن را بیاور که [مثلاً سفید است] اینجا ماهیت مشخص است. حالا صحبت در این است که آیا جعل به ماهیت مبهمه تعلق می‌گیرد یا نه؟! همان مطلبی را که ما در باب وجود گفتیم که جعل به اصل وجود تعلق نمی‌گیرد به ماهیت مبهمه هم امکان ندارد تعلق بگیرد؛ یعنی نفس ماهیت مبهمه در خارج صورت خارجی به خود بگیرد، این مستحیل است! فرقش با آن حقیقت وجود این است که آن حقیقت وجود امتناعش از باب تحصیل حاصل است چون جعل مقام ایجاد تشخص و تعین است و وجود، خودش حقیقت متشخص و متعین است و شیء متشخص ثانیاً متشخص نخواهد شد و تحصیل حاصل مستحیل است اما امتناع از ناحیهٔ ماهیت مبهمه از نظر تشخیص نیست بلکه از نقطه‌نظر این است که نفس ابهام با تشخص متعارضین هستند و در هر کجا که تشخص هست در آنجا ابهام نیست و در هر کجا که ابهام هست در آنجا تشخص نیست و این مسئله در هر مطلبی می‌تواند بیاید.

مولا به عبدش می‌گوید: برو یک کیلو برنج بخر. برای او معیّن نمی‌کند چه برنجی بخرد، او نمی‌تواند بخرد. یک وقتی مقصود مولا نفس آن ماهیت مبهمه و طبیعت است خب دراین‌صورت به هر نوع و به هر تشخصی که آن برنج را ابتیاع کرد آن مصداقیت و آن انطباق حاصل می‌شود ولی اگر مقصود مولا نوع برنج خاص است ولی در مقام بیان نسبت به این مسئله مطلب را مجمل گذاشت خب این بنده نمی‌داند چه‌کار کند و قادر بر اطاعت نیست. باید بگوید که برو فلان برنج را از فلان دکان و از آن کیسه بردار. از این نقطه‌نظر جعل

به ماهیت مبهمه یعنی صورت نوعیه تعلق نمی‌گیرد امتناعش محال است. پس این دو قسم از تحت جعل بیرون آمد؛ اول جعل در حال اطلاق و دوم ماهیت در حال ابهام!

محطّ بحث در مورد جعل

پس محطّ بحث در مورد جعل چه چیزی است و مقصود از این مجعول و معلولیت چه مسئله‌ای است؟! قائلین به اصالت ماهیت آمدند مطلب را این‌طور فرمودند که وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد و جعل به آن تعلق نمی‌گیرد. خب آن کنار رفت. از آن‌طرف ما در خارج تعینات و تشخصات را هم می‌بینیم، علیت حضرت حق نسبت به معلولات غیر قابل انکار است بنابراین آنچه که در خارج صورت تشخص دارد عبارت از ماهیت است و ما امر متعین و متشخص به اسم وجود نداریم چون وجود نمی‌تواند مجعول باشد. به‌نظر می‌رسد استدلال آنها هم خالی از قوت نباشد یعنی با این بیانی که کردیم نمی‌توانیم جعل را به وجود بزنیم چون تحصیل حاصل است و نمی‌توانیم جعل را به ماهیت مبهمه است چون ابهام با تشخص متعارضین و متقابلین هستند. از آن‌طرف تعین اشیاء خارجی و تشخص اشیاء خارجی لا یُنکر است بنابراین آنچه که در خارج هستند ماهیات متشخصه خارجی است که جعل و ارادهٔ پروردگار به تعین آن ماهیات و تشخص خارجی آنها تعلق گرفته است پس آنچه که در خارج هست عبارت از ماهیت است منتها فرق این ماهیت متشخصه قبل الجعل و بعد الجعل در این است که قبل الجعل قابل تشخص خارجی نبود گرچه در ذهن و در نفس ـ چه نفس انسان و چه در علم عنائی حق ـ آن صورت قابل تشخص است.

وجود تمام اشیاء در علم ربوبی حق به‌نحو اجمال

تمام اعیان و اشیاء در علم ربوبی حق به‌نحو اجمال قابل تشخص بود به‌نحوی‌که وقتی ذات پروردگار، جبرائیل امین، میکائیل، اسرافیل و ملائکه نگاه به آن لوح قضاءوقدر، آن لوح محفوظ، عالم اراده، مقام واحدیت و هرچه از این سلسله مراتبی که نزول اراده پروردگار را در آن مراتب احراز می‌کند، می‌کردند دقیقاً بین زید و بین عمرو تمیز قائل می‌شدند که این زید است ولی هنوز به دنیا نیامده است، این عمرو است، این بکر است، این خالد است، این شجر است، این شجر مدرسهٔ فیضیه است، آن شجر مخصوص شارع ارم است و آن حجر مخصوص... تمام جزئیات عالم وجود در آن علم عنائی حق یا لوح محفوظ یا در آن ارادهٔ مطلقهٔ حق به‌نحو مجزا و به‌نحو مفصل به ضرورت تفصیلی ـ تفصیلی یعنی مجزا نه منظور آن مقام نشر درمقابل مقام لفّ ـ و به‌صورت مجزا تمام اینها در علم عنائی حق و لوح محفوظ موجود هست اما هنوز جعل به آنها تعلق نگرفته است. این فرقش است یعنی آن امتیاز بین آن صور...

مثل اینکه شما در ذهنتان دوتا حیوان درنظر بگیرید؛ یک مرغ درنظر بگیرید و یک خروس. الآن که از منزل می‌خواهید بیرون بروید این مرغ سفید که وزنش این‌قدر باشد و دارای این خصوصیات باشد را تصور می‌کنید بعد هم یک خروس را به همین کیفیت تصور می‌کنید بعد می‌روید دنبالش که این صورت ذهنی خود را در خارج پیدا کنید. می‌روید به آنجا که مرغ و خروس زنده می‌فروشند و می‌گویید: یک هم‌چنین مرغی با این خصوصیت می‌خواهم و یک هم‌چنین خروسی با این خصوصیات می‌خواهم، یکی‌یکی به شما نشان می‌دهد تا می‌گویید: این همان است که من می‌خواهم. آنچه را که شما در ذهن دارید آن صورت ذهنی شماست و همان در ذهن شما هم مجزا است. در ذهن شما بین مرغ و خروس تفاوت هست و آن یک حالاتی دارد و این‌هم یک حالاتی دارد. این یک خصوصیاتی دارد و آن یک خصوصیات دیگر دارد. تمام صور عالم خلق در علم عنائی حق به‌نحو اجمال ولی به‌طور مجزا و مقسّم و منفصل موجود بوده است. ارادهٔ پروردگار بر این صورت موجب شده است که این صورت در خارج با وجود آن علم عنائی حق یعنی در عین اینکه این صورت در علم عنائی حق هست تعین خارجی و تشخص خارجی این صورت‌ها در خارج محقق بشود. این فرقش است.

البته بعضی از صوفیه هم نسبت به این مسئله مطلب را قدری بالاتر بردند که آن مسئله را إن‌شاءالله اگر توفیق پیدا کنیم بعداً تذکر می‌دهیم. آنها مسئله را به یک کیفیت دیگر بیان کردند. من‌باب‌مثال اگر بخواهیم تشبیه کنیم به این کیفیت است؛ آدمی نصف شب یک‌دفعه از خواب بیدار می‌شود مثل بعضی از بچه‌ها که از خواب بلند می‌شوند اصلاً دچار کابوس می‌شوند یااینکه فرض کنید برای خود انسان هم اتفاق می‌افتد یک‌دفعه انسان احساس می‌کند یک شبح و یک صورتی درمقابلش دارد حرکت می‌کند و هنوز بین خواب و بیداری هست. به‌سمت آن صورت می‌رود وقتی که می‌رسد یک‌دفعه دستش به دیوار می‌خورد و می‌بیند که نیست یعنی در آن موقع که این صورت را دیده آیا واقعاً دیده یا ندیده است؟! خب دیده است اگر ندیده که به‌دنبالش نمی‌رود. دیده که به‌دنبالش رفته ولی یک‌دفعه به دیوار می‌خورد و می‌بیند هیچ چیز نیست. یک‌دفعه از خواب بیدار می‌شود حالتش تغییر پیدا می‌کند و می‌فهمد که خواب بوده و متوجه می‌شود این صورت خارجی نداشت. آن چیزی که در آن موقع در آن حال این شخص آن را دید چه بود؟! اگر یک تصور ذهنی بود که انسان نباید دنبال یک تصور ذهنی برود! الآن بنده یک حیوانی را تصور می‌کنم که روی این بالکن هست؛ تصور می‌کنم یک اسدی الآن در این اطاق نشسته است خب بلند نمی‌شوم فرار کنم چون خودم می‌دانم تصور کردم و چیزی نیست. در بالکن اسدی نیست، اسد در بالکن چه‌کار می‌کند! اگر خیال کنم آن صورت ذهنی خودم واقعیت دارد بلند می‌شوم فرار می‌کنم درحالی‌که واقعیت ندارد. چه فرقی بین این دو صورت هست؟! هردو اسد است ولی فرقش این است که صورت اول به آن صورت ذهنی وجود خارجی نمی‌دهم و او را به مقام تعین و تشخص

خارجی درنمی‌آورم ولی در صورت دوم آن صورت ذهنی را به آن تشخص و تعین خارجی می‌دهم درعین‌حال که تشخص خارجی هم ندارد فی الواقع.

بیان مثالی برای ادراک بهتر ماهیت مشخص در خارج

همین مطلب را شما راجع به اصالت ماهیت تصور کنید؛ در تقریر ذهنی قائلین به اصالت ماهیت می‌گویند که اصلاً وجود یک امر اعتباری است و وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد. ما هم گفتیم که جعل به وجود تعلق نمی‌گیرد، پس به چه تعلق می‌گیرد؟! به ماهیت، تعلق جعل به ماهیت مبهم که ممتنع است پس می‌شود ماهیت مشخص، ماهیت مشخص در خارج چیست؟ همان چیزی است که ما از او شبح تعبیر می‌کنیم و از آن فرار می‌کنیم درحالی‌که چیزی در خارج وجود ندارد و یا به‌دنبال او می‌رویم درحالی‌که چیزی در خارج نیست. در یک حالت منگی در یک حالت گیجی در یک حالت عدم تنبه، انسان فرض کنید یک حیوانی را می‌بیند، یک شبحی را می‌بیند، خیلی هست، برای بچه‌ها که خیلی اتفاق می‌افتد، مادر می‌آید می‌گوید: بخواب مادر چیزی نیست. خواب دیدی ما هم همین‌طور هستیم؛ تمام آنچه را که مطلوب ما است و داریم به‌دنبالش می‌رویم همان شبحی است که بچه در خواب می‌بیند.

کیفیت مطلوبات ما در چشم بزرگان و در منظر اولیاء

در چشم بزرگان و در منظر اولیاء تمام این صورت‌های ما و مطلوب‌های ما همه جعلِ ماهیت به آن خورده است و جعل وجود به آن نخورده است چون وجود وجود خارجی دارد. جعلِ ماهیت به آن خورده است. داریم دنبال ریاست و دنبال شهرت می‌رویم و خیال می‌کنیم شهرت یک چیزی است. یک‌دفعه می‌آید می‌بینیم عجیب عجیب شهرت کجا بود؟! با یک کاغذ آدم را از آن بالا سرنگون می‌کنند و از مقام ریاست پائین می‌اندازند؛ چنان پائین می‌اندازند که به استخدام اداره هم دیگر درنمی‌آورند و می‌گویند: اصلاً برو بیرون! آن شهرتی که در ذهن بود و با آن شهرت شب سر به رختخواب می‌گذاشتیم، صبح با همان شهرت سر از رختخواب برمی‌آوریم، افکارمان را براساس آن شهرت تنظیم می‌کردیم که این را بزنیم، آن را بگیریم، برای آن غیبت کنیم، آن را نمّامی کنیم، او را حذف کنیم، او را اثبات کنیم، این را نصب کنیم، این را عزل و خلع کنیم، تمام اینها برای چیست؟! برای اصالت ماهیت. ما هم جاعل هستیم و ما هم مقام جعل داریم! چه کسی گفته که نداریم؟! ما اشیاء مجازی و پوچ را لباس جعل می‌پوشانیم و ما هم اینها را وجود خارجی می‌دهیم! وجود خارجی می‌دهیم! بعد هم آنها را می‌پرستیم.

ای هواهای تو خدا انگیز *** ای خدایان تو خدا آزار[1]

این مقام جعل است؛ یعنی این مجعولات تو با آن جاعل حقیقی در تنافی است و منافات دارد. ذهنیات تو خیالات تو...

مقصود حضرت ابراهیم از دعا در آیهٔ شریفهٔ ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ ...﴾

عجیب یک روز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به این آیه که دربارهٔ حضرت ابراهیم است صحبت می‌کردند؛ ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ فَمَن تَبِعَنِى فَإِنَّهُۥ مِنِّى وَمَنۡ عَصَانِى فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾؛[2] خدایا مرا و فرزندانم را از عبادت بت‌ها دور نگه دار. من به مرحوم آقا گفتم: آقا حضرت ابراهیم می‌شود بگوید: فرزندان مرا از عبادت این بت‌های چوبی دور نگه دار! یعنی حضرت ابراهیم در آن مقام با آن عظمت با آن مراتب علمی خودش بگوید: خدایا فرزندان من بت نپرستند! مگر دعا قحط بود؟! در این زمان اصلاً کسی بت نمی‌پرستد فقط یک مشت خر در هند هستند که بت درست می‌کنند والاّ آدم در این دنیا که بت نمی‌پرستد! کمونیست‌ها می‌آیند بت بپرستند؟! نصاریٰ می‌آیند بت بپرستند؟! یهود بت بپرستد؟! آدم بی‌دین بت بپرستد؟! اصلاً مسخره می‌کنند. حالا حضرت ابراهیم این‌طور بگوید؟! بت چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! مقصود از این آیا آن هواها نبوده که مانع هستند؟! گفتند: بله، ابراهیم می‌گوید که هر چیزی که او بیاید و مورد پرستش فرزندان من قرار بگیرد و بین تو و بین آنها عائق بشود و مطلوب حقیقی را با مطلوب مجازی عوض کند، آن می‌شود: صنم! ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ این ضلالت ضلالت در طریق است ریاست‌ها ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ شهوت‌ها ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ مال ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ انانیت و خودیت ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ مقام ارادت و مرید و مرادی، آخ آخ آخ اینجا را که اصلاً حرف نزنید ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ مقام مرجعیت و فتوا و اصدار حکم ﴿أَضلَلنَ كَثِيرا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾. به آقا سید احمد کربلایی ـ خدا خیرش دهد خدا رحمتش کند ـ گفتند که بیا مرجع شو، گفت: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است زودتر از ما در صف ایستاده‌اند. او گول نخورد و گفت: زودتر از ما صف کشیده‌اند و اصلاً نمی‌شود آخرِ آن را دید. خیال نکنید حالا چند نفر هستند، نه، هرکدام

---

[1] . دیوان اشعار سنایی، قصیده ۷۵: موعظه و نصیحت در اجتناب از زخارف دنیا.

[2] . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶.

ترجمه: «پروردگارا! آن [بت] ها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است، و هر کس از من نافرمانی کند [شایسته شدنش برای آمرزش و رحمت بسته به عنایت توست] زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.» (محقق)

از ما در صف ایستاده‌ایم حالا یکی به یک موقعیتی می‌رسد و رساله هم می‌دهد بقیه هم رساله‌هایشان در شکمشان هست رساله ندادند ولی در صف ایستاده‌اند، یاابالفضل کیلومترها صف برای نشر یک رساله. بابا بس است! مگر حکم خدا چندتا است! چقدر کاغذها را حرام می‌کنید! کاغذها را بدهید بقالی پنیر در آن بپیچد. اینها ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ ضلالت این است!

بعد یک نکتهٔ خیلی دقیق و لطیف هم فرمودند، گفتند: می‌دانی چرا در اینجا به‌جای «أضَلَّت»، ﴿أَضۡلَلۡنَ﴾ آورده است؟! برای انسان است دیگر؛ یعنی اینها دارای مقام شعور هستند. این اصنام و بت‌ها شعور ندارند ولی ریاست شعور دارد، موقعیت شعور دارد، مرید و مراد شعور دارند، یعنی آن چنان اینها حیّ و زنده و با شعور هستند و آن چنان دقیق و ظریف عمل می‌کنند که صدتا عاقل به پای بت‌ها نمی‌رسد. آن چنان اینها زیرکانه افراد را می‌گیرند که با پنجاه خروار کتاب و کتابخانه افراد را گول می‌زنند! پنجاه خروار کتاب خوانده اما باز گول می‌خورد. خودش را مدعی می‌داند ولی باز گول می‌خورد. خودش را از اول عاقل می‌داند ولی باز عقل آن صنم قوی‌تر است عقل یعنی احساس! آن احساسی که می‌آید و عقل را مغلوب می‌کند و در چنبرهٔ نفوذ خودش درمی‌آورد و هر جایی که می‌رود او را هم می‌کشد لذا در اینجا «هن» برای انسان است ولی انسان مؤنث است «هن» تأنیث را با «ها» نمی‌آورد با «هن» می‌آورد تا بگوید: اینها دارای یک نوع شعور هستند دارای یک نوع فهم هستند دارای یک نوع زیرکی هستند اینها آن چنان نیروی مدیریت و مدبریت دارند که من مدیر و مدبر را در اختیار خودشان می‌گیرند نمی‌شود که چوب باشد چوب که اراده ندارد تبر را در سرش بزن نصف می‌شود. آن اصنامی که حضرت ابراهیم با تبر بر سرشان زد که شعور نداشتند اما آن که دارد به مردم می‌گوید: این صنم‌ها را عبادت کنید دارد چه می‌گوید؟! می‌گوید: من را عبادت کنید. آن شعور دارد، آن صنم درونی نمرود است که مردم را به صنم‌های چوب می‌کشاند و می‌گوید: بیایید اینها را عبادت کنید.

می‌گوییم: خیلی خوب جناب نمرود ما اینها را عبادت می‌کنیم تو هم از پادشاهی کنار برو! می‌گوید: نه، نه، نه، شما آنها را عبادت بکنید در تحت سلطنت من! بفرما اینجاست که به خیلی از مطالب ظریف می‌رسیم ها! این دعوت‌هایی که بعضی‌ها مردم را به این‌طرف و آن‌طرف می‌کنند در واقع دارند به چه دعوت می‌کنند؟! به خودشان، منتها چیزهای دیگر را سپر قرار می‌دهند. می‌گوییم: مگر تو نمی‌گویی که از فلانی اطاعت کن؟! می‌کنیم پس تو دیگر پی کارت برو. منظور تو انجام می‌شود! می‌گوید: نه، من هم باید در صحنه باشم. بدون من که اطاعت فایده ندارد. آن آن‌وقت می‌شود: ﴿أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا﴾.

بنابراین این ماهیتی که می‌خواهد جعل به آن تعلق بگیرد پیش اصالت الماهوی‌ها مثل همان شبحی می‌ماند که ما در ذهن خود به آن صورت خارجی دادیم و بعد آن صورت خارجی را داریم در ذهن می‌پرورانیم و داریم به آن حیات می‌دهیم داریم به آن قدرت می‌دهیم داریم به آن قوت می‌دهیم و داریم آثار وجود را بر آن

باز می‌کنیم. اگر ارادهٔ پروردگار تعلق بگیرد، آن شبح هست و اگر اراده برداشته شود آن شبح نیست. همین! اصالت ماهیت این را می‌گوید. پس اصالت ماهیت می‌گوید: آن شبحی که در خارج هست فرقش این هست که شما او را متصف به وجود می‌کنید و وجود را از آن انتزاع می‌کنید ولی آن شبحی که در ذهن هست را قدرت ندارید متصف به وجود کنید لذا صبح که بلند می‌شوید بچه به مادرش می‌گوید: من دیشب یک نفر را دیدم که آمد از اینجا رفت، متصف به وجود می‌کند. مادر می‌گوید: نه بابا خواب دیدی! نمی‌فهمد. می‌گوید: نه، من کجا خواب دیدم؟! خودم دیدم یکی آمد در آنجا و از اطاق رد شد و رفت. یعنی این بچه آن شبح را در عالم خودش دارد متصف به وجود می‌کند. وقتی که بزرگ شد و سنش به ده و بیست سال رسید و فلسفه که خواند ماشاءالله یک‌دفعه می‌بیند ای بابا چه اشتباهی کردیم! در هفت‌سالگی در پنج‌سالگی ما فلان شیء را که دیدیم [این‌طور بود]. در ذهنش هم هست دیگر.

الآن خود بنده یادم هست که دوساله بودم و داشتم از طبقهٔ دوم به خیابان حریرچیان میدان شهدا طهران به آسمان نگاه می‌کردم و این ابرها داشتند راه می‌رفتند، گفتم: مادر آسمان دارد راه می‌رود. هنوز خندهٔ مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را یادم هست با والده در حیاط بودند، گفتند: سید محسن دارد می‌گوید: آسمان راه می‌رود! قشنگ یادم هست دو سال بودم شاید هم کمتر بودم! من هنوز جریاناتی برای والده دربارهٔ مجالس و جلسات تعریف می‌کنیم که آن‌وقت یک سال و هشت یا نه ماه بودم. آن موقع آزاد بود و تکلیف هم نبودیم!!

خب واقعاً در آن موقع به ذهن خودم به این واقعیت صورت خارجی داده بودم یا نه؟! آسمان دارد راه می‌رود! الآن که بزرگ شدم می‌گویم: آسمان که راه نمی‌رود ابرها راه می‌روند و جای آسمان با جای ابر را عوض می‌کنم. چرا؟ چون الآن علم من جهل را ازبین برد. آن مربوط به دوران کودکی است. الآن وقتی که نگاه می‌کنم می‌بینم آسمان در جای خودش هست و ابر می‌آید از آن‌طرف از این‌طرف حرکت می‌کند می‌رود. پس آنچه را که من در آن موقع به آن لباس وجود داده بودم اشتباه بود و این درست است. در مورد قائلین به اصالت ماهیت هم مسئله همین است؛ اصالت ماهیت هم همین را می‌گویند؛ می‌گویند: یک ماهیتی در علم عنائی هست و آن مجعولیت به این صورت تعلق می‌گیرد و شبح می‌شود، آن جعل را برمی‌دارد شبح هم نیست. این لبّ و کلام قائلین به اصالت ماهیت و بعضی از صوفیه هست که مرحوم حاجی آورده است و این بحث هنوز دنباله دارد.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد